

زبان در هشت پرده، گفت‌وگویی درباره اهداف فقه اللغة

محمد امین مؤمنی^۱

مصاحبه، آماده‌سازی و تدوین: احمد براریان مرزونی^۲

شناخت

حجت الاسلام و المسلمین دکتر محمد امین مؤمنی به سال ۱۳۶۴ در شهر ارومیه به دنیا آمد. وی پس از تکمیل تحصیلات دوره متوسطه اول (راهنمایی قدیم) وارد حوزه علمیه قم شد و نزد عالمانی همچون پدرش استاد علی مؤمنی و اساتید دیگری همچون محمود فتوحی، عربیان، سید طاهر غفاری، حسین مفیدی و برخی مراجع معظم تقلید به تحصیل علوم دینی پرداخت. او افزون بر پرداختن به تحصیل در زمینه‌های مختلف علوم دینی، همواره به مطالعه، پژوهش و تدریس ادبیات عرب نیز پرداخته است. وی آثار متعددی را در قالب کتاب، مقاله و یادداشت‌های علمی در زمینه‌های مختلف علوم حوزوی، به ویژه دانش‌های ادبی شامل صرف، لغت و بلاغت به رشته تحریر در آورده است. از جمله این آثار می‌توان به کتاب‌های «اشتقاق و صرف مشتقات (تبیین ریشه مشتقات صرفی و سیر تطور آن)»، «لمحات من البلاغة»، «اللمعات فی شرح اللمحات»، «شذرات من البلاغة»، «تحصیل علوم حوزوی به روش سنتی» و «مسیر طلبگی» و مقالات علمی‌ای چون «پژوهشی در تبیین معنای اتقوا الله و تفسیر آن»، «نقش ابن حمزه علوی در گسترش علوم بلاغت در کتاب الطراز و الایجاز»، «بازخوانی تفسیر آیه ۱۰۳ سورة انعام در تفاسیر فریقین با بهره‌گیری از بلاغت ساختار» اشاره کرد.

وی از اوایل دوران تحصیل، آموزش ادبیات عرب را شروع کرد و طیف گسترده‌ای از کتب ادبی را تدریس نمود و از این رهگذر، تجربیات ارزشمندی را در فضای آموزش رسمی و غیر رسمی حوزه علمیه به دست آورد. افزون بر کتب مرسوم در سیر آموزشی حوزه، کتاب‌هایی

۱. عضو گروه علمی لغت، مرکز تدوین متون درسی حوزه‌های علمیه.

۲. عضو گروه علمی ابن سکیت اهوازی، مؤسسه سید مرتضی علیه السلام.

همچون «نصاب الصبیان» در دانش لغت، «فقه اللغة مناهله و مسائله» در دانش فقه اللغة، «شرح امثله»، «صرف میر»، «تکملة الصرف»، «مراح الارواح»، «شرح کمال الدین فسوی بر شافیه ابن حجب» در دانش صرف، «عوامل ملّا محسن»، «شرح انموذج زمخشری»، «شرح جامی بر کافیة ابن حجب» در دانش نحو، «تلخیص المفتاح»، «مختصر المعانی» و دوره‌های مختلفی در دانش بلاغت توسط وی به علاقه‌مندان ادبیات عرب تدریس شد. او که دوره‌های آموزشی مختلفی را در زمینه فقه اللغة برگزار نموده، اکنون به عنوان عضو هیات علمی گروه علوم قرآن و حدیث دانشکده الهیات دانشگاه قم و عضوی از گروه‌های علمی لغت، بلاغت و علوم قرآن و حدیث در مرکز تدوین متون درسی حوزه علمیه مشغول به فعالیت است.

چکیده

دانش‌های ادبیات عرب، به جهت نقشی که در فهم دقیق متون دینی دارند، همواره در کانون توجه عالمان حوزه بوده‌اند. با این حال، بی‌اعتنایی به دانش فقه اللغة در برنامه آموزشی - پژوهشی حوزه طی دو قرن اخیر و کم‌توجهی پژوهشی به دانش صرف در میان طلاب علوم دینی، لزوم اهتمام جدی‌تر به این دو عرصه ادبی و پر کردن خلأهای پژوهشی مرتبط با آنها را برجسته ساخته است.

حجت الاسلام و المسلمین محمد امین مؤمنی، مدرّس، نویسنده و پژوهشگر ادبیات عرب در این مصاحبه با رویکردی نقّادانه به واکاوی جایگاه دانش «فقه اللغة» در منظومه علوم ادبی و اهداف کلان این دانش می‌پردازد. مساله اصلی که در این مصاحبه تبیین می‌شود، خلأهای مهم و آشفتگی روش‌شناختی در پژوهش‌های ادبیات عرب، به ویژه در حوزه صرف و لغت است؛ وضعیتی که در آن، مرزهای دقیق دانش‌هایی چون فقه اللغة با علم اللغة و زبان‌شناسی مشخص نیست و نبود «اصول» مدوّن برای استدلال در صرف، لغت و بلاغت، تحلیل ادبی متون دینی را با چالش‌هایی مواجه ساخته است. اهمیت و ضرورت این مساله در تأثیر مستقیم آن بر فهم قرآن و حدیث آشکار می‌شود؛ چه آن‌که فقدان روش مشخص برای کشف قواعد و تحلیل متون دینی می‌تواند به برداشت‌های نادرست از آیات و روایات یا تولید قواعد ناهمخوان با این متون بینجامد.

بر این اساس، مصاحبه پیش‌رو، چپستی، اهداف و ضرورت‌های پژوهشی دانش فقه اللغة را مورد سؤال قرار داده و چگونگی جهت‌دهی به پژوهش‌های این عرصه برای رفع نیازهای واقعی در راستای خدمت به فهم قرآن و حدیث را به بحث می‌گذارد. ویژگی شاخص این

مصاحبه، فراتر رفتن از بحث‌های کلی و ارائه یک نقشه راه نظام‌مند و کاربردی در قالب هشت هدف پیشنهادی برای فقه اللغة است. این هشت هدف با ذکر مثال‌های متعدد و عینی از تأثیر مباحث لغوی، صرفی و لهجه‌ای بر تفسیر آیات قرآن، ضرورت پژوهش‌های میان‌رشته‌ای و بنیادین در ادبیات عرب را به شکلی ملموس آشکار می‌سازد.

واژگان کلیدی

نیازسنجی دانش لغت و صرف، زبان قرآن، ادبیات معنامحور، تحلیل ادبی متون دینی، علوم میان‌رشته‌ای ادبیات عرب و قرآن و حدیث

ضرورت نیازسنجی

پرسش: این مصاحبه در راستای نیازسنجی پژوهشی دانش‌های صرف و لغت و با هدف جهت‌دهی و تسهیل‌گری پژوهش‌های این دو عرصه طراحی شده است. لطفاً نظر خودتان را درباره این گونه از پژوهش‌ها بفرمایید.

پاسخ: امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ
سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا.

یعنی هر کسی که می‌خواهد کاری را انجام بدهد، اگر بدون بصیرت و آگاهی و دید عمیق وارد آن شود، مثل کسی است که در غیر جاده اصلی و مسیر اصلی در حال حرکت است. این گونه نیست که چنین شخصی دیر به مقصد برسد یا حتی با سختی به مقصد برسد، بلکه هرچه این شخص، بیشتر پیش برود دورتر می‌شود. این در حقیقت یک قاعده ساده ریاضی است که اگر بین دو خط یک زاویه‌ای وجود داشته باشد، هرچه بیشتر در مسیر یکی از این دو خط حرکت کنید، از خط دیگر دورتر شده و زاویه آن بیشتر می‌شود. لذا مناسب است که انسان وقتی کاری را شروع می‌کند کار او با بصیرت باشد و بداند که دقیقاً می‌خواهد چه کاری انجام دهد.

بحث نیازسنجی و به تبع آن هدف‌گذاری غایی، کلی، جزئی و رفتاری، کار مبارکی است که شروع شده و شما هم در حال پیگیری آن هستید. این کار باید در همه دانش‌ها و زمینه‌های علمی انجام شود تا پژوهشگران از مسائل مهم و مورد نیاز مطلع شوند.

دانش‌های زیرمجموعه ادبیات عرب و جایگاه صرف و فقه اللغة در منظومه دانش‌های ادبی

پرسش: شما در مباحثی که مطرح کردید از لزوم انجام این پژوهش در تمام دانش‌ها سخن گفتید. سؤالی که وجود دارد این است که دانش‌های مختلف طبقه‌بندی شده ذیل ادبیات عرب چند دانش و چه دانش‌هایی هستند؟

پاسخ: بنده از حدود ۱۰ - ۱۵ سال پیش این دغدغه را داشتم که دانش‌های ادبی بالاخره چند تاست؟ برخی می‌گویند: دوازده دانش ادبی داریم و برخی هم سیزده دانش و چهارده دانش را مطرح کرده‌اند؛ اما مشهور شده که علوم ادبی دوازده دانش است. بنده در یک تابستان به تفصیل در این زمینه تحقیق کردم که بحمد الله منتهی به تدوین کتابی شد؛ اما این کتاب، هنوز ارزیابی، ویراستاری، صفحه‌آرایی و چاپ نشده است. این موضوع نیاز به یک کار بنیادین دارد. شاید کمترین عددی که بنده در این زمینه پیدا کرده‌ام قول ابن خلدون باشد که می‌گوید: علوم ادب، چهار تاست. همچنین، از قدیمی‌ترین کسانی که به تعداد علوم ادبی پرداخته، فارابی است که کتاب مفیدی به نام «احصاء العلوم» دارد و در آن کتاب، این موضوع را مطرح کرده است. از جدیدترین افرادی که وارد این بحث شده نیز آقای سید هاشم حسینی تهرانی است که «علوم العربیة» را نوشت و از علمای مبرز شیعه بود. او یک متکلم قهار، حدیث‌شناس و عالم ربانی بود، اما در میان طلاب، همین کتاب «علوم العربیة» ایشان بیشتر شناخته شده است؛ در حالی که این عالم فرزانه کتاب‌های دیگری همچون «شرح تجرید الاعتقاد» نیز تألیف کرده است. ایشان در جلد دوم کتاب «علوم العربیة» که به دانش نحو اختصاص یافته، چهارده علم ادبی را می‌شمارد.

در نهایت، بعد از جمع همه دیدگاه‌ها به این نتیجه رسیدیم که در مجموع، بیست و پنج علم ادبی را در کتب مختلف مطرح کرده‌اند. فاصله عدد چهار تا عدد بیست و پنج، فاصله زیادی است، ولی نه آن عدد چهار، معیار مشخص و واحدی دارد و نه عدد بیست و پنج. ما در کتابمان این دانش‌ها را تفکیک نمودیم و مشخص کردیم که کدام‌یک از این مواردی که به عنوان دانش مطرح شده‌اند حقیقتاً دانش هستند. از نگاه ما تعداد این دانش‌ها به حدود ۱۶ دانش می‌رسد. البته مراد ما از دانش، دانشی موجود است نه دانشی که می‌تواند تولید شود؛ چراکه همین دانش‌های موجود نیز زمانی وجود نداشتند. به قول آن شاعر که خود، ضد علم عروض بود:

مُسْتَفْعِلُنْ فَاعِلُنْ فَعُولُ * مَطَالِبُ كُلِّهَا فُضُولُ
قَدْ كَانَ شِعْرُ الْوَرَى صَحِيحًا * مِنْ قَبْلِ أَنْ يُخْلَقَ الْخَلِيلُ

خلیل بن احمد فراهیدی علم عروض و قافیه را ایجاد کرد. این شاعر می‌گوید که این قواعد، به تعبیر امروزی عامیانه، «چرت و پرت» است. انسان‌ها قبل از به دنیا آمدن خلیل، بهترین شعرها را می‌گفتند و بهترین شعرا قبل از خلیل بودند. البته ناگفته پیداست که این سخن، عملاً در ضدیت با تمام علوم است و علم عروض و قافیه هم یک علمِ مدوّن است که ضرورت و کارکردِ خاصّ خودش را دارد.

پرسش: جایگاه دانش‌های صرف و فقه اللّغة در میان این دانش‌هایی که مطرح کردید چیست؟

پاسخ: دانش صرف، قطعاً یکی از علوم ادبی است که به مرور زمان، استقلال پیدا کرده است. این دانش در زمان سیبویه یا پیش از آن جزیی از نحو بوده ولی به تدریج از آن جدا شده و اکنون نیز به عنوان یک دانشِ منحاز و مستقل شناخته می‌شود. اما به کارگیری تعبیر «فقه اللّغة» برای یک دانش خاص بر خلاف علم صرف که قدیمی است یک اصطلاح دانشی جدید محسوب می‌شود. تعبیر «علم اللّغة» نیز یک تعبیر اصطلاحی دیگر است. درباره خود کلمه «لغت» هم باید بدانیم که ذیل این کلمه دستِ کم سه دانش پدید آمده است.

«متن اللّغة» یکی از این دانش‌هاست که دانش لغت قدیم، عمدتاً از این سنخ بوده و به معانی واژگان می‌پرداخته. رشد و پیشرفت این دانش نیز به این صورت بوده که گونه‌های مختلف معنا مثل معنای حقیقی و مجازی و گونه‌های مختلف واژه مثل مؤلّد و دخیل و مُعَرَّب و ... شناخته می‌شد. لغت، خودش یک دانش است. البته این دانش، مانند آنچه در دانش رجال مطرح می‌شود به معنای معرفت است نه به معنای مجموعه مسائلِ مدوّن. در حقیقت «متن اللّغة» به یک معنا یکی از وسیع‌ترین دانش‌هاست و به یک معنا اصلاً دانش نیست.

دانش دوم دانش «علم اللّغة» است. کلمه «علم اللّغة» در اصطلاح قدیمش به همان معنای لغت اطلاق می‌شده، اما اصطلاح جدیدش دقیقاً مرادف زبان‌شناسی است که دنیای خاصی از مباحث زبانی و یک دانش مستقل و نوین است. ذکر این نکته نیز لازم است که به رغم بحث‌های گسترده در چند دهه اخیر، هنوز مرزبندی دقیقی در تفکیک بین فقه اللّغة و علم اللّغة وجود ندارد یا بهتر است بگوییم: هنوز، اختلاف بسیاری در تفکیک مرزهای این دو دانش هست.

در نهایت به «فقه اللغة» می‌رسیم که سومین دانش مرتبط با لغات است و مبدأ آن دانشی بوده که در مجامع علمی غربی به آن (Philology) گفته می‌شود. آلمانی‌ها به آن فیلولوژی می‌گویند، انگلیسی‌ها فیلولوجی می‌گویند و فرانسوی‌ها آن را فیلولوژی تلفظ می‌کنند. البته ریشه این کلمه، فرانسوی است و حرف «g» که در املائی انگلیسی آن نوشته می‌شود در سه زبان یاد شده به سه شکل مختلف تلفظ می‌شود.

ریشه‌های دانش فقه اللغة و مسیر راهیابی آن به مجامع علمی معاصر ایران

پرسش: لطفاً پیشینه دانش فقه اللغة و چگونگی ورود آن به ایران را توضیح دهید.

پاسخ: فلسفه پیدایش «فقه اللغة» به معنای امروزی آن، در حقیقت به پیوند تاریخ با لغت باز می‌گردد؛ یعنی لغت در بستر تاریخ. ابتدا در مورد مکتوباتی که پیدا می‌شد سؤالاتی را مطرح می‌کردند. مثل این که آن متن، متعلق به چه زبانی است؟ مربوط به کدام قوم است؟ چگونه نوشته شده؟ و از این قبیل سؤالات. این کار به تدریج باعث شکل‌گیری دانش فقه اللغة به معنای امروزی آن شد. بنابراین، مبدأ آن، یک امر تاریخی بوده و فلسفه وجودی آن با انسان‌شناسی یا مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی و فرهنگ‌شناسی و حتی روانشناسی گره خورده است. به هر حال این دانش بعد از آن که اولین بار در کشور فرانسه مدون شد طی ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال اخیر از مجامع علمی غربی به سمت مجامع عربی مخصوصاً در مصر و لبنان آمد تا در نهایت وارد ایران شد و اکنون نیز تقریباً تمام آن چه که ما در این زمینه داریم برگرفته از آثار عربی و غربی است.

این توضیحی بود از مبدأ این دانش در عصر جدید. اما این اصطلاح در عصر قدیم، دو معنا داشته که یک معنایش همان متن اللغة بوده است. شاید بتوان گفت قدیمی‌ترین کتابی که به این نام، نام‌گذاری شده، «فقه اللغة» اثر ثعالبی است. در عین حال، این کتاب از سنخ دانش فقه اللغة‌ای که امروزه وجود دارد نیست. این کتاب بیشتر به بحث از مترادفات و تفاوت‌های ظریف معنایی میان آنها پرداخته و عملاً یک کتاب متن اللغة با شیوه خاصی از چینش است. اما معنای دیگر این اصطلاح در قدیم را می‌توان در کتاب «الخصائص» اثر ابن جنی مشاهده کرد که درباره ویژگی‌ها و خصائص لغت عرب بحث می‌کند. کتاب‌های دیگری نیز با این رویکرد تألیف شده و می‌توانیم چند کتاب شاخص را علاوه بر کتاب «الخصائص» که قدیمی‌ترین آنهاست در این زمینه نام ببریم؛ کتاب‌هایی مثل «الصاحبی فی فقه اللغة» اثر ابن فارس و «المزهر» اثر سیوطی.

نسبت به دامنه جدید فقه اللغة نیز اولین کتابی که بنده در سده اخیر پیدا کردم، کتاب جناب دکتر علی عبد الواحد وافی با عنوان «فقه اللغة» بود که در سال ۱۹۴۱م در قاهره چاپ شده است. البته ممکن است کتاب‌های قدیمی‌تری هم در سده اخیر پیدا شود، ولی به هر حال، این کتاب، جزو اولین کتاب‌های سده اخیر است. بنده سعی کردم که همه کتاب‌های قابل اعتنا در سده اخیر را بررسی کنم، اما متأسفانه نسبت به آثار جدیدی که ممکن است در چند سال اخیر تألیف شده باشد، اطلاع ندارم. کتاب‌هایی مانند «علم فقه اللغة» اثر دکتر محمد حسن جبل (م ۲۰۱۴م)، کتاب «فقه اللغة مناهله و مسائله» تألیف دکتر محمد اسعد نادری، استاد دانشگاه لبنان که بنده بخشی از آن را به صورت خصوصی تدریس کردم و کتاب «دراسات فی فقه اللغة» اثر صبحی صالح از جمله کتاب‌های قابل اعتنا و مفید در زمینه فقه اللغة هستند؛ به ویژه کتاب «فقه اللغة مناهله و مسائله» که کتاب بسیار خوبی است و سایر کتاب‌ها از لحاظ رتبه، بعد از این کتاب قرار می‌گیرند. به طور کلی ما ۱۷ کتاب که در سده اخیر تألیف شده‌اند را پیدا کردیم، چهار کتاب هم پیدا شد که بدون تاریخ بودند. البته اصلاً مدعی استقرار تام نیستیم.

در نهایت، با بررسی این کتاب‌ها می‌توانیم بفهمیم که فضای این دانش در سده اخیر، اگرچه متأثر از فیلولوژی بوده است، اما اکنون به سمت همان فقه اللغة با اصطلاح دانشی قدیمش کشیده شده و دیگر، از سنخ فیلولوژی که به طور کلی زبان را از ناحیه تاریخی مورد بررسی قرار می‌دهد، نیست. کتاب‌هایی که با عنوان فیلولوژی در فرانسه تألیف می‌شود ناظر به زبان خاصی نیستند بلکه به ویژگی‌های زبان بما هو زبان می‌پردازند بدون در نظر گرفتن یک زبان خاص. این در حالی است که اصطلاح فقه اللغة که امروزه در مجامع ادبی عربی مستقر شده یا در حال استقرار است به همان خصائص و ویژگی‌های لغت عرب می‌پردازد، لذا عنوانی که ابن جنی برای کتابش انتخاب کرده بود، به نظر بنده عنوان مناسبی است؛ «الخصائص» یعنی ویژگی‌ها.

خلأهای پژوهشی در زمینه دانش فقه اللغة

پرسش: با توجه به پیشینه‌ای که مطرح کردید و با توجه به وضعیت کنونی دانش فقه اللغة به نظر شما حوزه علمیه با چه خلأهایی در این زمینه مواجه است؟

پاسخ: یکی از اولین پژوهش‌هایی که به نظر بنده باید انجام شود و البته اختصاص به فقه اللغة ندارد بحث «ماهیت، چیستی و تعداد علوم ادبی» است. این موضوع باید در حوزه تثبیت شود، ولی مشخص نیست چرا بعد از گذشت سالیان متمادی، هنوز اثر درخوری برای این موضوع تألیف نشده است.

همین مساله دغدغه بنده بوده است. البته احتمال دارد که نگاشته ما پر از غلط باشد. ما ادعایی نداریم. کسی به عنوان استاد لغت به ما درس نداده و تدریس لغت و فقه اللغة نیز به صورت رسمی انجام نمی‌شود. اساتید شناخته شده و بارزی هم در این زمینه ندیدیم که به تدریس این دانش شهرت داشته باشند.

البته در این زمینه‌ها مطالعه وجود داشته اما به طور کلی این مباحث، متأسفانه در حوزه‌های ما جایگاهی ندارد. مطالعه صرف، نحو و بلاغت هم هر چه قدر قوی باشد، باز نمی‌تواند خلأ دانش لغت را پر کند. البته نسبت به صرف و نحو بحمد الله کارهایی انجام شده و این دانش‌ها در جایگاه مناسبی هستند؛ اما دانش بلاغت با وجود مباحث گسترده‌ای که تاکنون پیرامون آن شکل گرفته، مهجور و مظلوم است، چه رسد به دانشی مثل فقه اللغة با این منابع و سابقه محدود.

بنابراین، اولین قدم در پُر کردن خلأها در عرصه لغت این است که چیستی، ماهیت و تعداد علوم ادبی مشخص شود و جایگاه فقه اللغة در این منظومه علوم ادبی تبیین گردد. دومین مساله، زیرشاخه‌ها یا علوم ادبی مرتبط با فقه اللغة است. امروزه شاخه‌هایی از علوم ادبی ذیل فقه اللغة مطرح می‌شوند که دارای اهمیت هستند. مثلاً بحث دلالات، آواشناسی، واج‌شناسی و ... که باید مشخص شود آیا این دانش‌ها ذیل فقه اللغة قرار می‌گیرند یا ذیل زبان‌شناسی یا این که اساساً دانش مستقلی هستند؟ البته این تکرر، ممکن است آسیب‌زننده هم باشد. ما از مطرح کردن این مسائل استقبال می‌کنیم؛ ولی باید مشخص باشد که این مباحث، در عرض دانش‌های ادبی دیگر هستند یا این که جایگاه حقیقی آنها ذیل یکی از دانش‌های موجود، قابل تعریف است. ما متأسفانه در حوزه از این نظر عقب هستیم؛ لذا لازم است که عده‌ای از حوزوی‌ها در این زمینه تحقیق کنند و مهم‌تر از تحقیق در این زمینه، تبیین اهمیت و ضرورت این دانش است که اگر به خوبی انجام پذیرد، باعث می‌شود که طلاب به صورت خودجوش به دنبال آن بروند.

پرسش: لطفاً بفرمایید که از نظر شما در دانش فقه اللغة چه اهدافی باید دنبال شود؟

پاسخ: پژوهش‌ها اگر بر دامنه اغراض پیش برود بسیار قوی‌تر خواهد شد. هدف‌گذاری، بسیار مهم است. بنده هشت غرض و هدف کلی برای فقه اللغة یادداشت کرده‌ام. البته ممکن است بتوانیم این اهداف را بیشتر یا کمتر کنیم. پیش از طرح مباحث خودم، مطلبی را از جناب اسعد نادری نقل می‌کنم. ایشان در کتاب «فقه اللغة، مناهله و مسائل» درباره کتاب المزهر می‌گوید:

يَتَأَلَّفُ الْكِتَابُ مِنْ خَمْسِينَ بَابًا.

این کتاب پنجاه باب است.

بعد می‌گویید که ما می‌توانیم این ابواب را به شش قسمت تقسیم کنیم:

- یکم. مباحث لغوی عام که به «حدّ لغت چیست، اصل لغت، توقیفی یا اصطلاحی بودن لغت و ...» می‌پردازد.

- دوم. مباحث صوتی.

- سوم. مباحث صرفی.

- چهارم. مباحث نحوی.

- پنجم. مباحث دلالتی مثل الفاظ مترادف، مشترک، أضداد.

- ششم. مباحث بلاغی.

ایشان آن پنجاه باب را با رویکرد خودش به این شش قسمتی که گفته شد، تقسیم کرده است، اما بعضی از این موارد، دیگر در فقه اللّغه‌های معاصر مطرح نمی‌شود.

حالا ما هشت هدف را بر اساس سلیقه خودمان برای فقه اللّغه بیان کرده‌ایم، لذا قابل مناقشه و قابل تأمل است. چیزی نیست که تثبیت شده و حتمی باشد. در نهایت، به نظر ما پژوهش‌های فقه اللّغوی می‌تواند ذیل این هشت هدف تعریف شود:

۱. شناختِ واضع، وضع و کیفیتِ آن

همان‌طور که عرض کردم عده‌ای معتقدند که این بحث مربوط به علم لغت و زبان‌شناسی می‌شود، ولی جدیداً در همه کتاب‌های فقه اللّغه از این مساله بحث می‌شود. بخش بزرگی از کتاب‌های فقه اللّغه در حال حاضر به همین موضوع اختصاص پیدا کرده است. بنده نمی‌دانم چند زبان زنده در دنیا وجود دارد، ولی برخی از زبان‌شناسان معتقدند که همه این زبان‌های زنده برمی‌گردد به مثلاً چهار زبان و این زبان‌ها هم برمی‌گردد به زبان مادر. به عقیده آنها قدیمی‌ترین زبان موجودی که شناخته شده، زبان سامی است. سام، فرزندِ حضرت نوح علیه السلام بود. حالا این که قبل از آن، حضرت آدم علیه السلام چه طور صحبت می‌کرد، در روایت هست که خدا همه لغات را به او یاد داد. بحث جالبی است که با آیه: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» ارتباط پیدا می‌کند. بنابراین با یک رویکرد کاملاً روایی هم می‌شود به این مساله پرداخت. همچنان که می‌توانیم یک بحث کاملاً تاریخی و لغوی را با قطع نظر از روایات و آیات مطرح کنیم و ببینیم به چه نتیجه‌ای می‌رسیم.

لذا چه بسا این سوال اساساً غلط باشد که ما بپرسیم مثلاً زبان عربی را چه کسی وضع کرده؟ یا واضع زبان فارسی چه کسی بوده؟ ما اگر سیر تطوّر لغات را در طول تاریخ مثلاً شش هفت هزار ساله‌ای که تا حضرت آدم عليه السلام امتداد می‌یابد بررسی کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که همه زبان‌ها در ابتدا یک زبان مادر بوده که بعداً تقسیم شده و لهجه‌ها و زبان‌ها را به وجود آورده و حتی خیلی از لهجات (گویش‌ها) تبدیل به زبان شده است.

بنابراین مساله یادشده را باید در یک سیر تاریخی ببینید. البته این بیشتر به زبان‌شناسی مربوط است، با این حال در فقه اللغة معمولاً از آن بحث می‌کنند. اتفاقاً در دانش اصول هم دیده‌اید که بحث می‌شود از واضع لغات، وضع تعینی، وضع تعیینی و ... این مباحث در فقه هم تأثیر می‌گذارد.

۲. شناخت کلی ریشه و مادر زبان عربی

دومین هدف، شناخت کلی ریشه و مادر زبان عربی است که زبان عربی امروزی از کجا آمده و تا به امروز یا تا دوران نزول قرآن و صدور حدیث چه سیری را طی کرده است.

۳. شناخت قبایل، لغات، لهجه‌های فصیح و غیر فصیح و

ویژگی‌های آنها

شناخت قبایل، لغات، لهجه‌های فصیح و غیر فصیح و ویژگی‌های آنها را سومین هدف می‌توان دانست. البته منظور ما شناخت این موارد در زمان قدیم و به قصد فهم قرآن و حدیث و متون قدیمی است، وگرنه در حال حاضر، عدّه زیادی در حال انجام تحقیقات میدانی نسبت به لهجات عربی هستند. فایده این بحث هم در مسائل مربوط به لغت قرآن آشکار می‌شود. سؤال این است که آیا قرآن بر اساس لغت قریش نازل شده یا این که لغت مشترک منتخب از قبایل و لهجات است؟ مثلاً می‌گویند: حجازی‌ها در فلان قاعده صرفی به یک شکل عمل می‌کنند و تمیمی‌ها به گونه دیگری. اما می‌بینیم هر دو استعمال در قرآن هست. این موارد را چگونه باید تحلیل کرد؟ این بحث در تفسیر قرآن هم اثرگذار است. مثلاً اگر قائل شویم که قرآن صرفاً به لغت قریش نازل شده، در آیه «وَأَمَّا رَأْتُهُ قَائِمَةً فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ»^۳ باید «ضَحِكَتْ» را به معنای خندیدن در نظر گرفت. علامه طباطبائی که اصولی و اهل تبادر

۳. هود، ۷۱.

است نیز همین معنا را اختیار کرده است؛ اما باید توجه داشت که این لغت در حجاز به این معناست، ولی همین واژه در یک لغت دیگر به معنای حیض شدن است، لذا برخی از مفسران همین معنا را به آیه نسبت داده‌اند.

۴. شناخت منابع احتجاج به زبان

چهارمین هدف، شناخت منابع احتجاج به زبان است. این یکی از مهم‌ترین اهداف فقه اللغة هست است. یکی از دلایلی که ما فقه اللغة می‌خوانیم، یعنی باید بخوانیم، همین است. باید مشخص شود که ما با چه مبنایی درباره مسائل مختلف زبانی احتجاج می‌کنیم. مشابه همین بحث را ما در اصول فقه به تفصیل داریم و برای اصولیان بسیار مهم است؛ چراکه در فقه اثر دارد. مثلاً یک عده عقل‌گرا هستند و می‌گویند: عقل در فقه، مظلوم واقع شده؛ یک عده برعکس، می‌گویند: عقل هیچ جایگاهی در فقه ندارد. حالا ما در فقه اللغة باید منابع قابل استفاده برای استدلال در مسائل مختلف زبان عربی را مشخص کنیم. مثلاً قرآن، یکی از این منابع است اما وقتی وارد می‌شوید سر از اختلاف قرائات در می‌آورید و این باعث می‌شود که مساله میان‌رشته‌ای شود. بحث اختلاف قرائات هم بحث سنگینی است. اینجا جایگاه اختلاف قرائات در قرآن مشخص می‌شود. در موارد متعددی بحث اختلاف قرائات در صرف و نحو اثرگذار است و ثمره معنوی دارد.

وقتی بخواهیم به این هدف پردازیم باید به این پرسش‌ها پاسخ بدهیم که آیا می‌شود به قرائات متعدد تمسک کرد؟ آیا می‌شود به روایات تمسک کرد؟ ابن مالک خیلی به روایات تمسک می‌کرد. تأثیر نقل به معنا در اینجا چگونه است؟ باز هم بحث، میان‌رشته‌ای می‌شود. بعد از اینها بحث استناد به اشعار مطرح می‌شود. حیطة اعتبار آن چه قدر است؟ شرایط استناد به شعر چیست؟ ضرورت‌های شعری در این‌جا چه اثری می‌توانند بگذارند؟ بسیاری از این قواعد صرفی و نحوی مستند به شعر است، لذا باید بدانیم که آیا این استنادات درست بوده یا نه؟

به نظر می‌رسد که ما نسبت به این مساله در حوزه جهانی (نه فقط ایران) روی یک سراب حرکت می‌کنیم. یعنی قوی‌ترین افراد عرصه ادبیات که تمام کتب مهم ادبی مثل مطول و معنی اللیب و شرح رضی و ... را خوانده‌اند ممکن است اصلاً مبانی خاصی نداشته باشند که بتوانند بر اساس آن مبانی نظر بدهند و دیدگاه‌های مختلف را بر اساس مبانی متقن، تأیید یا رد کنند.

کتاب شرح کمال (شرح کمال الدّین فسوی بر شافیه) را بنده همان زمان که چاپ شد خریدم و در مدّت زمان سه سال تدریس کردم. کتاب بسیار خوبی است. وقتی به اواخر کتاب رسیدم با خودم گفتم: ای کاش من همزمان با این، اصول صرف هم می‌نوشتم. چه قدر جای اصول صرف در ادبیات خالی است. الآن اصول نحو جزو علوم ادبی محسوب می‌شود، ولی ما اصول صرف نداریم، اصول لغت نداریم، اصول بلاغت نداریم؛ اصول به همان معنایی که ما در اصول فقه برای فقه لحاظ می‌کنیم. پس اصول صرف به معنای قواعد دانش صرف نیست بلکه به معنای قواعد استدلال صرفی است.

مثلاً در بلاغت می‌گویند: شما می‌توانید به متنّبی که از مولّدین است هم تمسّک کنید چون در اوج بلاغت بوده، اما شاید برخی بگویند که در لغت و صرف و نحو نمی‌توانید به اشعار او استناد کنید، یا مثلاً در بین ادیبان، اختلاف می‌شود که از چه تاریخی به بعد، دیگر نمی‌توانیم به استعمالات شعری و نثری و عرفی استناد کنیم. اینها در حقیقت، مباحث مربوط به منابع احتجاج به زبان است که عرض کردم. یک مثال دیگر مطرح می‌کنم. سیبویه در کتابش، یک استعمالی را نقل کرده و می‌گوید: از عرب این طور شنیدم که گفت: «قال فلانة». بعد مبرّد نسبت به این نقل سیبویه می‌گوید: «قال فلانة» غلط است. بعد، رضی به مبرّد اشکال می‌کند و می‌گوید:

لا وَجَهَ لِانْكَارِ الْمُبَرَّدِ مَعَ ثِقَةِ سَيْبَوِيَّةٍ وَ اَمَانَتِهِ.

با توجه این که سیبویه ثقه بوده، اشکال مبرّد وجهی ندارد. خوب، این یک مساله مهم در ادبیات است که وثاقت ناقل استعمال، محرز باشد. اگر آن چه در مساله زنبوریه به کسانی نسبت می‌دهند، درست باشد و او چند نفر از اعراب را خریده باشد که دیدگاه او را تأیید کنند و مطابق با نظر او حرف بزنند، دیگر نمی‌شود به نقلیات او اعتماد کرد. ما می‌خواهیم بر اساس این نقلیات قاعده بسازیم و قاعده را در فهم قرآن به کار بگیریم لذا باید به این مسائل دقت کنیم.

یک نمونه دیگر هم عرض کنم. علامه طباطبایی (رحمه الله) می‌فرماید که درباره آیه «رَبِّ ارْجِعُونِ»، دو نظریه مشهور وجود دارد؛ برخی می‌گویند: صیغه جمع در «ارجعون» از باب تکریر است یعنی آیه این طور بوده «رَبِّ ارْجِعْنِي، ارْجِعْنِي، ارْجِعْنِي»؛ بعد، این تکرارها حذف شده و یک فعل با صیغه جمع به جای آن دو فعل محذوف آمده است. این تحلیل، خلاف اصل ظاهری است. اما نظر دیگر این است که «رَبِّ ارْجِعُونِ» از باب تعظیم است.

ما در آن زمان که می‌خواستیم این دیدگاه را بررسی کنیم امکانات کامپیوتری وجود نداشت. مجبور شدیم برای پاسخ به سؤالمان کتاب «الشعر و الشعراء» اثر ابن قتیبة را که اتفاقاً کتاب خوبی هم هست، بخریم، چون مشهور ادبا در این مورد می‌گویند: خطاب جمع برای تعظیم در لغت اصیل عرب وجود ندارد، ولی ما یک جایی شنیدیم که گفتند جناب عرجی شاعری است که چنین شعری دارد و شعر او در این کتاب آمده است. کتاب را خریدیم و شعر عرجی که از مولدین بوده را در آن پیدا کردیم و می‌خواستیم با آن شعر، صحت این احتمال را ثابت کنیم.

فارغ از این دو دیدگاه، علامه طباطبایی اصلاً یک نظریه جدیدی را مطرح می‌کند و می‌گوید: «إِرْجَعُونَ» خطاب به ملائکه است، «رَبِّ» خطاب به خداست، ولی مابعدش خطاب به ملائکه است. برخی اشکال کرده‌اند و گفته‌اند که چنین چیزی ممکن نیست؛ چون اگر من الآن با شما صحبت می‌کنم، دیگر نمی‌توانم با شخص دیگری تخطب کنم. خوب، ممکن است پاسخ داده شود که این از قبیل التفات است. اما این استعمال با التفات تفاوت دارد به خاطر این که در این‌جا با دو تخطب در عرض هم مواجه هستیم، بر خلاف التفات که در آن تکلم و تخطب شکل می‌گیرد و بعد از آن، مخاطب سخن در یک کلام جدید، تغییر می‌کند؛ ولی علامه این را نمی‌گوید. ایشان می‌فرماید که «رَبِّ» در این آیه اصلاً منادا نیست بلکه مُسْتَغَاث است. یعنی خدا را صدا نمی‌کند، روی خطاب با ملائکه است اما در این خطابش به خدا استغاثه می‌کند. خوب، ما رفتیم کتاب‌های نحوی را دیدیم. همه آنها به اتفاق می‌گویند: حرف نداء از منادای مُسْتَغَاث حذف نمی‌شود. حالا ممکن است ما بخواهیم بگوییم که علامه طباطبایی این قاعده را فراموش کرده اما شاید اگر خود علامه طباطبایی زنده بودند و با ایشان مطرح می‌کردیم، می‌فرمودند: نحوی‌ها اشتباه کرده‌اند. مشاهده می‌کنید که بحث از منابع احتجاج در این‌جا هم تأثیر دارد چون با طرح این مباحث معلوم می‌شود که اجماع نجات یا شعر مولدین می‌تواند منبع معتبری برای احتجاج در مورد زبان باشد یا نه.

۵. شناخت کلی معانی واژگان

هدف پنجم، شناخت کلی معانی واژگان است که شامل واژگان مترادف، مشترکات لفظی و فلسفه وجود آن‌ها می‌شود. این دو بحث از قدیم تا به حال وجود داشته و از فقه اللغة خارج نشده؛ چراکه بسیار مهم است. این که قول به وجود یا عدم وجود ترادف در فهم قرآن اثر دارد اظهر من الشمس است. خوش‌بختانه در این زمینه مطالب زیادی نوشته شده، اما زوایایی از بحث به نظر بنده تاکنون مغفول واقع شده. مثلاً ماده «هدی» در ثلاثی مجرد چه طور متعدی می‌شود؟

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ.

«هدی» قطعاً یک مفعول بلاواسطه می‌گیرد، «هَدَاهُ» یعنی هدایتش کرد. بعد، مفعول دومی هم همیشه دارد. این مفعول دوم به سه شکل در قرآن آمده است:

- حالت اول: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»

یعنی هر دو مفعول بلاواسطه.

- حالت دوم: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ»

یعنی با «لام».

- حالت سوم: «يَهْدِيهِم إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»

یعنی با «الی».

از این جا مشخص می‌شود که مترادف، فقط مترادف در واژگان، مثل انسان و بشر نیست؛ بلکه مترادف را در تراکیب و اسالیب هم می‌توان مطرح کرد. حالا اگر بحث لهجات را هم در این جا مطرح کنید و مبنای شما این باشد که قرآن فقط بر اساس لهجه قریش نازل نشده ممکن است در برخی از این موارد قائل شوید که اختلاف معنایی وجود ندارد. درباره همین ماده «هدی» هم المصباح المنیر گفته که «هَدَاهُ إِثَاءً» لغت فلان است و «هَدَاهُ لَهُ» یا «إِلَيْهِ» لغت قبيله دیگر است، لذا مبحث مترادف و زبان قرآن و مباحث لهجات باید منقح شود تا بتوانیم در این گونه موارد به نتیجه برسیم.

۶. شناخت کلی لغات اضداد، مُعَرَّب و دخیل و فلسفه وجودی شان

ششمین هدف، شناخت کلی لغات اضداد، مُعَرَّب و دخیل و فلسفه وجودی شان است. کتاب‌هایی وجود دارد که صرفاً به لغات مُعَرَّب و دخیل در قرآن پرداخته و آن را تحلیل کرده‌اند که معروف‌ترینش کتاب جوالیقی است. این بحث‌ها در معنا تأثیرگذار است. مثلاً تقریباً همه لغت‌دانان می‌گویند کلمه «رئانی» که در قرآن به کار رفته منسوب به «رب» بوده و الف و نون در آن زائده است؛ بنابراین می‌توانیم این کلمه را «خدایی» یا «الهی» معنا کنیم. این گونه از اسماء منسوب هم در زبان عربی وجود دارد؛ مثلاً منسوب به «شعر» می‌شود «شعرانی». ولی وقتی این واژه را در لغت عبری ریشه‌یابی کنیم، می‌بینیم یهود به آن دسته از سران علما که تدریس می‌کردند و در مقام تعلیم بودند می‌گفت «رین» و این واژه از آن جا گرفته شده.

البته این هم ممکن است که خداوند متعال خواسته باشد این کلمه را در قالب منسوب بیاورد تا آن معنای منسوب به «رب» را در «رین» اشراب کند؛ اما به هر حال ریشه‌یابی لغات، گاهی می‌تواند فهم ما از معنای واژه را تعمیق یا حتی دگرگون کند.

۷. شناخت کلی مباحث اشتقاق

هفتمین هدف، شناخت کلی مباحث اشتقاق است. این شناخت، بسیار مهم است. بنده یک کتابی هم در زمینه اشتقاق نوشته‌ام به نام «اشتقاق و تبیین صرفی مشتقات» که ان شاء الله به زودی توسط مرکز تدوین متون حوزه چاپ می‌شود. در آن کتاب، توضیح داده‌ام که در زبان عربی، پنج یا شش نوع اشتقاق وجود دارد: صغیر، کبیر، اکبر، کُبَّار، انتزاعی و نحت.

در دوره معاصر، کتاب‌های فقه اللغة به اشتقاق می‌پردازند؛ البته از زوایای دیگری غیر از آنچه که در صرف و کتب اشتقاق مطرح است آن را مورد بحث قرار می‌دهند؛ اما واقعاً اشتقاق، خودش یک علم است و حتی این علم را می‌توان به عنوان یک دانش مجزاً لحاظ کرد و خلأهای پژوهشی و نیازسنجی پژوهشی را نسبت به آن انجام داد.

۸. مباحث کلی اعراب

این هشتمین هدف فقه اللغة است. می‌دانیم که اعراب، بستر نحو است؛ اما فقه اللغة از این زاویه به آن نگاه می‌کند که اعراب، اساساً از کجا پدید آمد؟ چه معنایی ای دارد؟ چه اصولی دارد؟ چه استفاده‌هایی از آن می‌شود؟ رابطه عمده و فاصله بودن با اعراب چیست؟ و پرسش‌هایی از این دست. عجیب است که برخی گفته‌اند: اعراب اساساً هیچ فایده و اهمیتی ندارد؛ چراکه اهل لسان به آن پایبند نیستند و این نُّحَات بودند که آن را اختراع کرده‌اند. البته این دیدگاه، مردود شده و کسی از آن پیروی نکرده است. به هر حال اعراب در دوره کنونی از این جهت که یک پدیده زبان‌شناختی است مدّ نظر قرار گرفته و با نگاه تاریخی و دلّالی مورد بحث قرار گرفته است.

البته بنده مردّد هستم که این موضوع، نحوی است یا به اصول نحو مربوط می‌شود یا از مباحث فلسفه نحو است یا این که ذیل فقه اللغة باید از آن بحث کرد؛ اما از این جهت که یک بحث معنامحور است و روش تحلیل آن همانند روش لغوی بر اساس اشتراک‌گیری از استعمالات است می‌توان گفت که این بحث به فقه اللغة مربوط می‌شود. شاید هم یک بحث میان‌رشته‌ای باشد.

یک نمونه عرض می‌کنم. مثلاً در آیه ۶۹ سوره مائده می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ.

اما در آیه ۶۲ سوره بقره عین همین عبارت با تعبیر «و الصابئين» آمده است. «الصَّابِئُونَ» را اگر از جهت نحوی بخواهیم بررسی کنیم، یا باید یک فعلی در تقدیر بگیریم که این کلمه، فاعلش باشد، یا باید عطف بر محل اسم «إِنَّ» باشد، یا باید مبتدایی باشد که با خبر مقدّرش به عنوان یک جمله معترضه در نظر گرفته شود. اینها بحث‌های نحوی است؛ اما شاید بتوانید این طور بحث کنید که «و الصَّابِئُونَ» عطف به «الَّذِينَ» است و هیچ چیز اضافهای هم ندارد؛ ولی وقتی در همین عطف، بخواهید اهمیت فوق العاده چیزی را نشان بدهید از اعراب نصب عدول می‌کنید به اعراب رفع. این عدول، عین التفات بلاغی است؛ یعنی التفات نحوی اعرابی است. بنده ندیدم که کسی در نحو گفته باشد ما التفات نحوی داریم.

رویکرد پژوهشی مجامع دانشگاهی ادبیات عرب در ایران

پرسش: وضعیت پژوهشی ایران به ویژه در مجامع علمی دانشگاهی و مجلات تخصصی ادبیات عرب را نسبت به مباحث فقه اللغة چگونه ارزیابی می‌کنید؟

پاسخ: مباحث فقه اللغة ناظر به قرآن و حدیث، بیشتر در کشورهای عربی مطرح می‌شود و در ایران، به شکل مطلوب بحث نمی‌شود. درباره مجلات هم بنده هفت یا هشت مجله علمی - پژوهشی سراغ دارم که به مباحث ادبی می‌پردازند و اینها را دنبال می‌کنم؛ ولی عمدتاً این مجلات، پژوهش‌هایی را پیگیری می‌کنند که برای ما بی‌فایده یا کم‌فایده است. مثلاً مباحث آواشناسی و واج‌شناسی را در اشعار شعرای معاصر کار می‌کنند که اینها در جای خودش مفید است اما به کار ما نمی‌آید. به امید روزی که اندیشمندان ما نیز در زمینه این دانش و دانش‌های مشابه، سخن تازه‌ای برای گفتن داشته باشند.

سوابق آموزشی و پژوهشی

پرسش: لطفاً درباره فعالیت‌های آموزشی که در زمینه فقه اللغة داشته‌اید توضیحی بفرمایید.

پاسخ: بنده یک دوره تدریس فقه اللغة در شانزده جلسه برای مؤسسه «فَجْرُنَا» داشته‌ام که در سایت «فَجْرُنَا» بارگذاری شده است. این جلسات در حد آشنایی با مباحث و مسائل فقه

اللغة بوده است و کتاب خاصی را در این جلسات به عنوان کتاب محوری قرار ندادم؛ بلکه عمدتاً موضوعاتی را گلچین کردم و از آن جزوه‌ای تهیه نمودم. البته در آن زمان هنوز کتاب «فقه اللغة مناهله و مسائله» به دست بنده نرسیده بود؛ لذا مباحث آن جلسات تا حد زیادی ناظر به کتاب «فصول فی فقه اللغة العربیة» اثر دکتر رمضان عبد التّواب است.

پرسش: موضوع پایان‌نامه شما ادبی بوده و به دانش‌های صرف و لغت مرتبط است. لطفاً در مورد پایان‌نامه خودتان نیز توضیح دهید.

پاسخ: عنوان پایان‌نامه سطح سه بنده که سه تا چهار سال از من وقت گرفت، و چه بسا لازم نبود این مقدار وقت بگذارم «تحلیل معانی باب افعال» بود. حجم این پایان‌نامه بیش از ۲۰۰ صفحه شد که تمامش مباحث تحلیلی - کاربردی در کلّ قرآن است. این پایان‌نامه قابل انتشار به عنوان کتاب هم هست که ان شاء الله این امر تحقق یابد. بعد از بنده، یکی از دوستان، معانی باب افتعال را کار کرد و سابق بر آن نیز یک نویسنده عرب‌زبان معانی باب تفعیل را کار کرده بود. اکنون از این سنخ موضوعات در میان پایان‌نامه‌های حوزوی وجود دارد.

